**سیاستهای جدید وزارت اطلاعات و مأموریت ویژه یک مول مخبط اطلاعاتی**

**(ایرج مصداقی در سه‌اپیزود)**

**اپیزود اول: قیام و پس از قیام**

بت را،

با معنای آرزوی گمشده،

نباید شکست.

باید گریخت از جنبل هزار رنگ جادو

و بتخانه را ویران کرد.

* **** **به گفته یک مول بی آبروی اطلاعاتی مثل ایرج مصداقی توجه کنیم ...: «از نظر من فرقه رجوی در جبهه خلق و جبهه مردم قرار ندارد» . برای شناخت این مول اطلاعاتی نیازی به کارت عضویت است؟ نیازی به سند و مدرک بیشتر هست؟ از این سو بنگریم و بپرسیم یک مأمور رسمی‌اطلاعاتی رژیم چه می‌کند که‌این مول بی چاک و دهان نکرده‌است؟**
*  **خائنان ضعیف ترین انسانها هستند...زخم یهودایی خیانت، که بسیار هم دردناک است در نهاد و روح هرخائن بیشتر از هرجای دیگر خودش را نشان می‌دهد. یک خائن بهتر از هرکس دیگر می‌داند که چقدر حقیر است.**

وقتی که ‌هرزه مرسی مثل مصداقی اعلام می‌کند: «از نظر من فرقه رجوی در جبهه خلق و جبهه مردم قرار ندارد»[[1]](https://www.hambastegimeli.com/%D8%AF%D9%8A%D8%AF%DA%AF%D8%A7%D9%87-%D9%87%D8%A7/80510-%DA%A9%D8%A7%D8%B8%D9%85-%D9%85%D8%B5%D8%B7%D9%81%D9%88%DB%8C-%E2%80%8C%22%20%5Cl%20%22_edn1)

و «یکی از بزرگترین جنایتکاران علیه بشریت مسعود رجوی است» حداکثر پرداختش را به وزارت اطلاعات کرده ‌است. البته‌ هیچ مسئول امنیتی نظام هم توقع ندارد که ‌او قسمت دوم این حرف را بزند. آن قسمت این است که وقتی مجاهدین در جبهه خلق نباشند ناگزیز نظام پلید آخوندی است که جبهه خلق را تشکیل می‌دهد. مسئولان و پدر خوانده‌های اتاق مبارزه با نفاق مستقر در وزارت ملعونه با لومپن‌های نوع لاجوردی و حاج داوود رحمانی فرق دارند. اغلب آنها کت و شلوار پوشیده و عطر زده، و با یکی دو سند تحصیلی به زیر بغل، این قدر ذکاوت ضدانقلابی دارند و طی سالیان این میزان تجربه کسب کرده‌اند که‌ اگر از مصداقی بخواهند همه حرف را بزند او را تمام سوز کرده‌اند. و او دیگر قادر نخواهد بود به عنوان «نویسنده» و «فعال حقوق بشری و فعال سیاسی» و هزار و یک عنوان پر طمطراق دیگر به میدان بیاید و وظایف محوله مربوطه را انجام دهد. آنها به خوبی می‌دانند که بیشترین کارآیی مصداقی به عنوان یک «مول» اطلاعاتی همین است که مرز بین خلق و ضد خلق را مخدوش کند. و البته باید تصدیق کرد که ‌این میزان حرامزادگی و تخم حرامی برای پدرخوانده‌ها بسیار مطلوب است مصداقی به واقع گوی سبقت از همگنان اطلاعاتی خود ربوده و روی همه مول و حرام زاده‌های اطلاعاتی دیگر را سفید کرده‌است.

امروزه برهمگان روشن شده ‌است که صورت مسأله سیاسی ایران معادله‌ای است که یک طرفش رژیم آخوندی و یک طرف دیگرش مجاهدین قرار دارد. این یک واقعیت خارج از خواست و تمایل افراد و گروهها و نیروها است. پیشاپیش هم روشن باشد که می‌توان به مجاهدین یا شورای ملی مقاومت انتقاد کرد. ما مجاهدین هم هیچ وقت خود را موجودات آسمانی مبرا از هرگونه کمی‌ و کاستی ندانسته‌ایم. می‌شود انتقاد کرد و حتی با کلمات تند و تیز انتقادات را بیان کرد. اما خصومت با مجاهدین و مخدوش کردن جبهه خلق و ضد خلق فقط و فقط کار مأموران و پادوهای اطلاعاتی رژیم است.

بخوانیم این هرزه مرس اطلاعاتی در ادامه چه می‌گوید: «دستگاه‌این فرقه در واقع ضد مردمی‌ ست و در جبهه مردم قرار ندارد و می‌بایستی افشا بشه، طرد بشه» و همچنین با وقاحتی بی مانند می‌گوید:‌ «یک موی گندیده ‌این بابا ابوبکر بغداد می‌ارزه به صد تا مسعود رجوی» (۱۱اردیبهشت۹۸)

کسی که ‌این گونه زیاده‌خوری می‌کند کسی است که ۷ سال پیش مزورانه نوشته بود: «من عمیقا از مبارزات مجاهدین خلق علیه تمامیت نظامی‌جمهوری اسلامی‌حمایت کرده و از همراهی و مساعدت به ‌هر نیرویی که برای سرنگونی و اسقاط این رژیم تلاش کند دریغ نخواهم کرد»(گزارش ۹۲ صفحه۶) و «درخشش مقاومت و ایستادگی نسل ما در سالهای ۶۰ و ۶۱ کافی بود تا مجاهدین را برای همیشه محبوب تاریخ و همه قلوبی که برای میهن‌مان می‌تپد کند»(همانجا). البته ما همان زمان که ‌این موذیگریها را می‌کرد می‌دانستیم که‌هدف اصلی این یابوی اطلاعاتی رژیم فریب ما و یاران مقاومت است. تا یک چند باز خود را در صفوف خلق و مبارزه و مبارزان جا بزند و رسالت نفوذ خود را انجام دهد. از همین رو برایمان واضح بود این که می‌گوید من منتقد مجاهدین هستم یاوه‌ای بیش نیست. او در آن زمان که‌ آن چیزها را می‌نوشت یک وظیفه خاص و مشخص را دنبال می‌کرد و اکنون که می‌نویسد: «فرقه رجوی یک فرقه‌ای بسیار بسیار خطرناک و ضد مردمی ‌ست» یا «رژیم اسلامی‌بیشترین استفاده را از فرقه رجوی می‌برد» وظیفه دیگری را به عهده دارد. مصداقی با کودنی های ابلهانه و پاچه ورمالیدگی ها و چاقوکشی های هفتگی اش در تلویزیون هرمافردویک خود سعی می‌کند که ما را به واکنش سریع و عکس العملی بیندازد. اما ما به خوبی می‌دانیم درنگ در حرفهای او، نه به‌اعتبار قدر و وزن ناداشته سیاسی، که به‌اعتبار شناخت خط و خطوط وزارت اطلاعات شایان توجه‌است. یعنی همانطور که بارها گفته‌ایم مصداقی را نباید به عنوان یک فرد دید. او مأمور و معرف یک جریان اطلاعاتی مشخص است و بحث ما در مورد او نه سیاسی که دقیقا و تماما اطلاعاتی است.

به عنوان نمونه جای درنگ و تأمل است که چرا مصداقی ناگهان خواهرمجاهد زهره شفایی را که یکی از مقاوم‌ترین خواهران زندانی ماست، ۴دهه بعد از شهادت پدر و مادر و خواهر و برادرانش به رگبار دروغ و اتهام می‌بندد که مانند خودش نادم و تواب بوده و در نماز جمعه شرکت می‌کرده؟ واقعاً چرا؟ این خط و خواسته کیست و به سود چه کسی است؟ یاد شعر زیبای نزار قبانی نمی افتید که گفته بود:

دوستان!

من زخمی هستم که هرگز

سلطه خنجر را نپذیرفت

بنابراین جا دارد که ‌اندکی به وزرات اطلاعات و خطوط جدید سیاسی و امنیتی آن بعد از قیام دی و آبان۹۸ بپردازیم و در این کادر مأموریت مصداقی را بررسی کنیم.

**اشاره‌ای به قیام ۹۸ و خطوط جدید نهادهای امنیتی رژیم**

قیام گسترده و مردمی ‌دی و آبان ماه گذشته(۹۸) به تصدیق همه کسانی که دست‌اندر کار اوضاع و احوال سیاسی و استراتژیک میهن‌مان هستند یک قیام سرفصلی بود. هم حاکمان تکیه به قدرت زده و هم انواع اپوزیسیون حکومتی دریافته‌اند که ‌از یک سرفصل گذشته‌ایم. به طور خاص سران حکومتی حتی بیشتر از بسیاری دیگران فهمیده‌اند که بناگزیر باید در تمام خط و خطوط سیاسی و امنیتی خود تجدید نظر کنند. و براساس تحلیل جدید از صف‌آرایی نیروها و تعادل قوای واقعی سیاست‌های مرحله‌ای و دراز مدت و حتی رهنمودهای اجرایی خود را تازه کنند. این ارزیابی شامل پاسخ دادن به وضعیت مردم، خودشان و دشمن مقابلشان است.

محتوای اصلی قیام ۹۸ چه بود؟ مردم نه یک بار، و نه یک جا، که در اغلب نقاط با صراحت اعلام کردند: «نه شاه می‌خواهیم، نه رهبر»! این شعار به عبارتی همان شعار «نه شاه و نه شیخ» مقاومت ایران از دهه‌های قبل است. یعنی خواسته ‌اصلی تظاهرکنندگان نفی کامل نظام ولایت فقیه و مرزبندی با ارتجاع سلطنتی بود. جا افتادن این شعار گامی‌کیفی در ارتقا مبارزات مردمی‌علیه‌ استبداد دینی بود.

از سوی دیگر «نخبگان نظام» و کسانی که‌هنوز سودای بقای این نظام اهریمنی را در سر دارند بسیار و بهتر از بسیاری به ‌این واقعیت استراتژیک آگاهند. بنابراین خط قرمز اصلی و حیاتی برای کسانی که حفظ نظام را اوجب واجبات می‌دانند دیگر این نیست که کسی به ولایت فقیه بد بگوید یا نگوید. مرز سرخ توهین یا انتقاد به ولایت فقیه متعلق به دوران قبل از رسوایی‌های اخیر نظام است. برای نمونه به پیشنهاد تاج‌زاده، که دار و دسته‌اش از بنیانگذاران نظام شکنجه و اطلاعات بوده و دست همه‌شان به خون بسیاری از مبارزان و مجاهدان این خاک آلوده ‌است توجه کنیم. معنای پیشنهاد او در نفی «محترمانه» ولایت فقیه و تبدیلش به ریاست جمهوری نظام و آن هم از نوع مدت دارش یک از صد است. آش بی اعتباری‌ها و بی آبرویی ولی فقیه به قدری شور شده که خود مقام عظما هم در سخنرانی زمان انتخابات اخیر به منفوریت خودش اعتراف کرد. در کلیپ‌ها و گفتگوهای مردم کوچه و بازار هم با صراحت تمام بالا تا پائین این رژیم را یکی می‌کنند. پس از نظر آخوند علوی یا طائب یا متخصصان فکل کراواتی نظام، از نوع تاج‌زاده و حجاریان، اصلی‌ترین کار رویارویی با مرحله بعدی قیام و مقاومتی است که روز به روز معتبرتر رخ می نماید و محبوب تر نقش می یابد. در یک کلام تهدید اصلی برای نظام این سازمان و رهبری این مقاومت است.

همچنان که روزنامه جمهوری اسلامی یک بار در دعواهای درونی رژیم لو داد، پروژه استفاده از برگ سلطنت و رضا پهلوی توسط دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی، مورد اعتراض برخی مهره‌ها و جناحهای رژیم هم است. و کم نیستند جناح و افرادی که آن را «خسارت‌بار» و موجب غفلت نیروهای رژیم از خطر اصلی در برابر «کبریت بی خطر» می‌دانند. آنها می گویند در حالی که «شاهزاده» دائماً به پرهیز از خشونت و کنار آمدن با سپاه و بسیج فرا می خواند، مسعود رجوی پیاپی بر طبل «کانونهای شورشی» می‌کوبد و مریم رجوی هم با «گستاخی» به هر مناسبتی پیام می دهد و صحبت سرنگونی می‌کند.

**یک نمونه گویا**

یکی دیگر از دلایلی که چه رژیم و چه نهادهای اطلاعاتی مربوطه‌اش را به ‌اتخاذ سیاست‌های جدید وادار می‌کند بن بستها و شکست‌های آنها، و در اینجا سیاست‌های اطلاعاتی‌شان، در رابطه با دشمن اصلی شان است. هرچند این خود مقوله گسترده و مفصلی است که باید به طور جداگانه و مشروح‌تر به‌ آن پرداخته شود ولی ناگزیر از اشاره به‌ آن هستیم که سیاست گذشته نهادهای اطلاعاتی رژیم بر دو پایه شیطان سازی و تروریسم استوار بود.

واقعیت این است که تروریسم جزئی از موجودیت رژیم آخوندی است و از همان روزهای اول حاکمیتش این خط را عمل و اجرا کرده ‌است. و به یقین تا روزی هم که موجودی به نام جمهوری اسلامی‌ وجود داشته باشد دست از آن برنخواهد داشت. شرح ترورهای خارج کشوری رژیم در این وجیزه نمی‌گنجد و همگان از آن اطلاع دارند. یعنی تا روز سرنگونی سردمداران رژیم باید هوشیار اقدامات تروریستی آنها بود. اما این نیز واقعیت دارد که در سالهای اخیر اقدامات تروریستی رژیم در خارج کشور با ضربات جدی مواجه شده ‌است. سرآمد همه این شکست‌ها، شکست انفجار در اجتماع بزرگ ویلپنت پاریس و دستگیری دیپلمات تروریست‌اش بود. بعد از آن هم تروریست‌هایش یکی پس از دیگری در کشورهای مختلف لو رفته و دستگیر شده‌اند. در کشورهایی نظیر دانمارک و هلند و آلمان و آمریکا مأموران اطلاعاتی رژیم شناسایی و دستگیر شده‌اند. اما همانطور که‌اشاره شد هرگز نباید نتیجه گرفت که رژیم با این بی آبرویی‌ها و رسوایی‌ها دست از سیاست تروریستی خودش برمی‌دارد. وقایعی که در آلبانی اتفاق افتاد و منجر به‌اخراج سفیر رژیم از سوی دولت آلبانی بود گواه ‌این است که باید منتظر توطئه‌های جدید آخوندها در سیاست تروریسم خارج کشوریٰ‌شان بود. دستگیری ۵تروریست داعشی در آلمان که دو نفرشان برای ترور خواهر مریم به آلبانی هم سفر کرده بودند آخرین مورد شکست رژیم در اقدامات تروریستی خودش است.

در زمینه شیطان سازی خط رژیم تبلیغ این مسأله بود که از مخالفان خود یک چهره شیطانی ارائه دهد. و این را به‌ همه ایرانیان و حتی کشورهای ذینفع خارجی القا کند که چنان چه سرنگون شود آلترناتیو بعدی به مراتب خشن تر و بیرحم‌تر و فاسدتر روی کار خواهد آمد. پس بهتر است به‌ همین رژیم، با همه ضعفها و کمبودهایش، تن داد و به نیروها و سازمان‌ها و افراد دیگر اعتمادی نکرد. این خط به‌ انحاء مختلف و به بیان‌های مختلف تبلیغ شده ‌است. یک بار خطر تجزیه‌ ایران علم می‌شود، یک بار به ناسیونالیسم عقب مانده‌ای از ملیت‌های مختلف دامن زده می‌شود، و یک بار روی شوینیسم بی نا و نفسی که حنایش سال‌های سال است رنگ باخته سرمایه‌گذاری می‌کنند. اما تمرکز اصلی همچنان روی خطر آمدن مجاهدین است. نباید فراموش کرد که مقام عظما با صراحت اعلام کرده ‌است باید تمام فشارها متوجه ‌این «گروهک پنجاه و پنج ساله» شود. لابی‌های لو رفته از قبیل دار و دسته نایاک و یا مدافعان بی شرم و حیای آخوندها و حتی بسیاری از ساواکی‌های بی وطن و شکنجه‌گران دیروز که ‌از صدقه سر جنایات آخوندها دم در آورده‌ و به میدان آمده‌اند تا بلکه با دست به دست هم دادن و همنوازی در یک ارکستر درب و داغان و ورشکسته‌ اثبات کنند «فرقه رجوی یک فرقه‌ای بسیار بسیار خطرناک و ضد مردمی‌ست». بد نیست در اینجا به‌انبوه فیلم سازی‌های رژیم برای دفع شر مجاهدین و ترساندن مردم از عاقبت سرنگونی خود یادآوری کنیم. شاهد انبوه ساختن فیلمهای سینمایی بسیار با هزینه‌های سرسام آوری هستیم که توسط به‌اصطلاح فیلمسازان و هنرپیشگان بسیجی و مزدور علیه مجاهدین ساخته می‌شود تا توپخانه اطلاعاتی رژیم در همه جبهه‌های داخلی و خارجی جبران مافات کند. چندی پیش در یک برنامه تلویزیونی که ‌از سیمای آزادی پخش شد به‌ این مقوله پرداخته شد. در این برنامه‌ آماری ارائه گردید که من عینا نقل می‌کنم «رژیم آخوندی از سال ۱۳۶۴ تاکنون ۱۹۸ فیلم، مستند و سریال سفارشی علیه مجاهدین و مقاومت ایران ساخته ‌است. مجموع این تعداد فیلم و مستندهای سفارشی رژیم علیه مجاهدین ۱۰۷۴ برنامه می‌شود. از این ۱۹۸ فیلم و مستند ۵ فقره در دهه ۶۰، ۳ فقره در دهه ۷۰، ۹ فقره در دهه ۸۰ و ۱۸۱ فقره در دهه ۹۰ تولید و پخش‌شده‌است». البته به‌این آمار سرسام‌آور باید «برنامه‌های ویژه تلویزیونی به مناسبت‌های مختلف از جمله عملیات فروغ جاویدان، سالگرد تأسیس سازمان مجاهدین، سالگرد ۳۰ خرداد و. . .، برنامه‌های دائمی‌تلویزیونی، گزارش‌های مستمر خبری، مصاحبه در شبکه‌های مختلف حکومتی و کلیپ‌های تبلیغاتی» را افزود.

میزان این تبلیغات زهرآگین به واقع غیر قابل تصور است. اما از قضا این طور که شواهد نشان می‌دهد سرکنجبین صفرا فزوده‌ است. یعنی در ذهن کسانی که ‌این گونه مورد بمباران تبلیغاتی هستند این سؤال مطرح می‌شود که‌ اگر مجاهدین این چنین خبیث و سرکوبگر و ضدمردمی ‌هستند چگونه ‌است که طی این سالیان بردوامشان افزوده شده ‌است؟ چگونه ‌است که‌ آنها به رغم فشارهای نظامی‌ و حمله‌های موشکی و بمباران که‌هرکدامش سازمانی را متلاشی می‌کرد تاب آورده‌اند؟ و چگونه‌ است با وجود آن همه گله‌های بسیجی و نیروهای مزدور آنها تکان نخوردند و چگونه‌ است که حمله‌های وحشیانه به ساکنان بی دفاع و غیر مسلح اشرف گرفته و محاصره‌های غذایی و دارویی و هرفشار ضد انسانی دیگر آنها را مصمم تر کرده ‌است؟ واقعیت این است که مجاهدین توانسته‌اند با پایداری‌های شگفت و البته پرهزینه خود تمام نقشه‌ها و ترفندها و شیطان‌سازی‌های مزدوران اطلاعاتی و پدر خوانده‌ها‌ی در پشت پرده‌شان را با شکست روبه رو کنند. به ویژه بعد از انتقال یک پارچه‌ آنان به‌ آلبانی، با حفظ تمامیت تشکیلاتی و ساختار سازمانی خود، از دام جهیده‌اند و با استقرار در یک مکان متمرکز در آلبانی امکان موشکباران مزدوران «حاج قاسم» و جمیع دلسوزان نظام با رسوایی تمام به شکست کشیده شده ‌است. و اوضاع آن شده‌ است که «مسعود رجوی پیاپی بر طبل کانونهای شورشی» کوبیده و فرمان به‌اغتشاش و براندازی نظام می‌دهد! بشارتی که گاندی داده درست است که:‌ «ابتدا شما را نادیده می گیرند بعد به شما می خندند بعد با شما مبارزه می کنند آنگاه شما پیروز خواهید شد»

حاصل این ارزیابیٰ‌ها که بر واقعیت بی چون و چرای سیاسی و اجتماعی بر چه چیزی استوار است چیست؟ باز هم برای اجتناب از اطاله کلام کافی است به قسمتهایی از یک پست اینترنتی معلم زندانی هاشم خواستار به نام «دموکراتهای کوتوله» بسنده کنیم:‌ «در این ۴۰ سال جمهوری اسلامی ‌تمام احزاب و سازمان‌ها را با یک انگی از میدان خارج و نابود کرد تا نتوانند نفس کشند. جبهه ملی را مرتد و نهضت آزادی و حزب ملت ایران و جاما و. . . را لیبرال خواندند(در ابتدای انقلاب، لیبرال از هرفحشی بدتر بود) سازمان چریکهای فدایی خلق و. . . را کافر و سازمان مجاهدین خلق را منافق که بگفته آقای خمینی، منافقین از کفار هم بدترند. اما سازمان مجاهدین خلق با منافق خواندن از میدان بیرون نرفته و روز بروز هم قوی تر می‌شد. آقای دکتر مهدی خزعلی که ‌از اردوگاه‌ اصولگراها بیرون آمده، افشا کرد که در همان ابتدای انقلاب در حزب جمهوری اسلامی ‌نقشه کشیدند که با عملیات ایذایی و اذیت و آزار و کشتار اعضا، سازمان مجاهدین خلق را وادار به مبارزه مسلحانه کرده تا بتوانند آنها را سرکوب کنند». همانطور که‌اطلاع داریم مأموران اطلاعاتی آقای خواستار را در آبان۹۷ به بیمارستان روانی سینا در مشهد تبعید کرده بودند. در همین جا دو نفر از مأموران اطلاعاتی رژیم به سراغ ایشان می‌روند و «از من خواستند که چون سازمان مجاهدین خلق از تو حمایت کرده‌اند، باید بر علیه‌ آنها بیانیه بدهی و **خط قرمز ما رهبری هم نیست بلکه سازمان مجاهدین خلق است**». خواستار تن به ‌این کار نمی‌دهد. او سپس ادامه می دهد: «در اردیبهشت۹۷ که مأموران اطلاعات به باغم آمدند، از من پرسیدند که چرا با شاهزاده رضا پهلوی همکاری نمی‌کنی؟! می‌خواهی الآن شماره موبایل شاهزاده را بگیریم که با او صحبت کنی؟!. . . . » و اضافه می‌کند «حکومت تلاش می‌کند که مبارزین را به ‌اردوگاه سلطنت‌طلب‌ها سوق دهد و همین طور افراد نفوذی بسیاری نیز به داخل آنها فرستاده است»

هاشم خواستار در پایان نوشته خود دست روی نکته بسیار با اهمیتی می‌گذارد و ضمن ستایش از مبارزات مجاهدین و توانایی و قدرت سازماندهی آنان و تلاش رژیم برای منحرف کردن مسیر اصلی مبارزات مردمی‌می‌گوید:‌«**حکومت تلاش می‌کند. . . افراد نفوذی بسیاری نیز به داخل آنها فرستاده تا ضمن حمایت از شاهزاده و فحاشی به رژیم، به سازمان مجاهدین خلق نیز فحش بدهند. یعنی به جای تضاد با جمهوری اسلامی، تضاد اصلی را با سازمان مجاهدین خلق بوجود بیاورند.** حتی برای این که ‌این افراد اعتبار کسب کنند چه بسا که چند صباحی هم به زندان رفته تا بعد از آزادی با نام و نشانی که پیدا می‌کند و از حاشیه امن برخوردار می‌شوند، بتوانند با وجهه ی بهتری ماموریتشان را انجام دهند»

**اپیزود دوم: هزار پا با هزار پا و پاانداز**

با پلکی که بر هم نهاد

و لبخند رضایتش را جلادان دیدند

آری به پلک زدنی

از خونخواهی به خونخواری غلتید.

بعد از تعیین سیاستها و مرز سرخ‌های جدید مسئولان امنیتی رژیم نیازمند بازوانی هستند که خطوط جدید را اجرایی کنند. در این زمینه رژیم آخوندی یک هزار پای زهرآلود است. یعنی هزار پا و پاانداز دارد و طیف رنگارنگی از انواع مزدوران را به خدمت گرفته‌ است. از به راه‌انداختن لابی‌هایی مثل نایاک، تا به خدمت گرفتن روشنفکران خودفروخته‌ای از جنم احسان نراقی، از توده‌ای های همیشه حاضر به یراق برای خدمت به دستگاه شکنجه و سرکوب مثل عبدالله شهبازی، تا استخوان انداختن جلو به‌اصطلاح روزنامه نگاران و دست اندر کاران رسانه‌ای مثل محمد قوچانی، از به خدمت گرفتن جاسوسان و خائنان شناخته شده و ناشناس زندانی تا ساختن چهره‌های جعلی برای نفوذ در سازمانها و رخنه به صفوف مقاومت.

البته‌ این خواسته و عمل همه حکومتهای دیکتاتوری است که به طور خاص روشنفکران را به خدمت بگیرند و دستگاه‌های اطلاعاتی خود را تقویت کنند. فی المثل نباید پا روی حق گذاشت و نقش بی بدیل توده‌ای‌ها را در ساختن و بر پا کردن ساواک نادیده گرفت. حزب توده در این زمینه به واقع همیشه مدال خیانت را از سایر خائنان ربوده ‌است. این روند در زمان حکومت آخوندها نیز با غلظت و شدت بیشتری ادامه یافت. همچنین در زمان شاه پرویز نیکخواه ‌از معروفترین نمونه‌های مخالفانی بود که به ساواک بله گفت و شغل و مقامی ‌یافت. نیکخواه با صراحت کامل گفته بود که باید نخست وزیر مملکت شود. البته‌این باید را از کجا و کدام تبیین در آورده بود نگفته بود. اما تمام کسانی که با او در زندان آشنا بودند به یاد می‌آوردند که با چه موجود جاه طلب و متکبری مواجه بودند. تعفن توهم پاره شدن آسمان و افتادن او بر روی زمین نه تنها خودش که ‌همه‌ اطرافیانش را نیز خفه کرده بود. به‌هرحال روشنفکری که روزی به‌ اتهام توطئه برای کشتن شاه محاکمه و محکوم شده بود با ندامتی خفت بار سر از ساواک و وردستی یک توده‌ای سابق به نام جعفریان درآورد که از کارچرخانان تلویزیون و دستگاه تبلیغاتی ساواک بود. شاید به مناسبت بد نباشد که به یک نمونه‌ از عملکرد این قبیل خائنان اشاره کنیم. در سالهای اول دهه پنجاه حاکمیت زندان با مجاهدین و فداییها بود. در تهران از یک سو برادر مسعود و سردار رهبری جریان مجاهدین را داشتند و از فداییها شهید بیژن جزنی هدایت جریان فدایی‌ها را به عهده داشت. صلاحیت‌ها و توانایی‌های اخص بیژن از او شخصیت کاریسماتیکی ساخته بود که ‌اغلب قریب به ‌اتفاق مارکسیست‌های زندان را جذب می‌کرد. اما به دلایل مختلفی که جای بحثش این جا نیست در سال ۵۲ـ۵۳ یک جریان به شدت ضد بیژن در میان مارکسیستها راه ‌افتاد. به طوری که حتی یک زندانی نیمه دیوانه را تحریک کردند و او در پشت میله‌های بند۶ زندان قصر به فحاشی علنی به بیژن پرداخت. آن طور که شنیدم در این زمان تنها ۶نفر از مارکسیست‌های بند وفادار به بیژن باقی ماندند. هریک از مخالفان بیژن هم به ظاهر دلیلی سیاسی و عقیدتی برای خود داشتند. ریشه و منشأ این همه ضدیت هیستریک هیچ گاه برای ما روشن نبود. و فقط سالهای بعد، یعنی بعد از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، بود که شنیدیم یکی از سران جریان ضد بیژن به نام مسعود بطحایی یک نفوذی ساواکی در میان آنها بوده ‌است. بطحایی از پرونده فلسطین بود و در کنار شهید والامقام شکرالله پاک‌نژاد در یک دادگاه علنی محاکمه و به ‌ابد محکوم شده بود. شرح خیانت و حرف‌های او را پرویز ثابتی در کتاب «در دامگه حادثه» نوشته ‌است. و آنجا بود که با تلخکامی ‌بسیار فهمیدم ساواک برای ایزوله کردن و از میدان به در کردن رهبرانی که به معنای واقعی انقلابی و پاک بوده‌اند چه ترفندها و حیله‌هایی به کار برده‌ است.

اما ما در این جا مشخصا با چیزی مواجه‌ هستیم که‌ آقای هاشم خواستار به‌ آن اشاره کرد: «حکومت تلاش می‌کند. . . افراد نفوذی بسیاری نیز به داخل آنها(مبارزان و مجاهدان)» بفرستد». به چه منظور؟ تا «به جای تضاد با جمهوری اسلامی، تضاد اصلی را با سازمان مجاهدین خلق» جا بیندازد.

به‌همین دلیل متقابلا وظیفه ما و هر مبارز دیگری این خواهد بود که در برابر این نفوذ سد ببندد. نفوذی‌های رژیم آخوندی به مراتب خطرناک‌تر از ویروس‌های خانمان برانداز هستند. بهترین و وسیع ترین منبع صید این قبیل نفوذی ها زندانها هستند. توجه داشته باشیم که با چه رژیم مکار و توطئه گری روبه رو هستیم. رژیمی‌که در درنده خویی و رذالت دست همه رژیمهای دیکتاتوری و خونریز را از پشت بسته‌ است. در رژیم گذشته ساواک دام‌های بسیار می‌گسترد تا زندانی مخالف پاسیو و ناامید شود. یا با درگیر کردن او به مسائل اقتصادی و معیشتی او از دور مبارزه خارج شان گرداند. اما رژیم آخوندی از هیچ مرده سیاسی و لاشه متعفن در نمی‌گذرد. و با ترفندهای بسیار آنها را چه در زندان و چه در بیرون از زندان، و حتی چه در خارج کشور، به جان زندانیان و مبارزان دیگر می‌اندازد. این است که در زندان آخوندی با پدیده‌ای بسیار دردناک به نام «کاپو»ها مواجهیم. کاپوها خائنانی هستند در خدمت شکنجه‌گران که در داخل بندها زندانیان را شکنجه می‌کنند، لو می‌دهند. آنها با قساوت بی حدی به‌انهدام فرد و سازمان مبارز و انقلابی کمر بسته‌اند. به معنای واقعی کلمه‌ آنها مول‌ها و حرام زادگان و حرام لقمه‌های اطلاعاتی هستند که به‌اعتبار آگاهی‌ها و تجربیات گذشته خود بسیار گسترده کار می‌کنند. آن چنان که‌ هیچ مأمور رسمی‌اطلاعاتی وزارت ملعونه یا مثلا ضد اطلاعات سپاه و امثال آن نمی‌تواند بکند. مول‌های اطلاعاتی وظیفه اصلی شان نفوذ است و مخدوش کردن مرزها. و در درگاه ولایت هر سگی درنده تر و زهرآلوده تر باشد مقرب تر است. حال به گفته یک مول بی آبروی اطلاعاتی مثل ایرج مصداقی توجه کنیم که در ابتدای این نوشته نقل کردیم: «از نظر من فرقه رجوی در جبهه خلق و جبهه مردم قرار ندارد» . برای شناخت این مول اطلاعاتی نیازی به کارت عضویت است؟ نیازی به سند و مدرک بیشتر هست؟ از این سو بنگریم و بپرسیم یک مأمور رسمی‌اطلاعاتی رژیم چه می‌کند که‌این مول بی چاک و دهان نکرده‌است؟

**اپیزود سوم: مصداقی یک نمونه مول مخبط اطلاعاتی**

خائنان! با خنازیری از لعنت بر گلو

و تفاله قانقاریایی بر دل

از زقوم حسادتها و حقارتها می‌نوشند

و در انبانه‌های حسرت خود

جذام و برص را پنهان کرده‌اند.

مصداقی با ادعاهای عجیب و غریب و شخصیت پوک و میان تهی مدعی است که ‌از «چپ» آمده‌ است (۳بهمن۸۷). اما در منتهاالیه راست به کاسه لیسی فاشیسم سلطنتی و مداحی از رضا پهلوی و حتی هویدا و از آن بالاتر در خدمت حکومت آخوندی در آمده ‌است.

پس اول ببینیم با چه «موجودی» روبه رو هستیم؟

اما قبل از ورود به‌هرنوع تحلیلی باید به دو تهدید که ماهیت اصلی او را مخدوش می‌کند توجه کنیم. اول این که ‌او را فرد نبینیم و تحلیل فردی از او نکنیم. دوم این که ‌او را در ردیف روشنفکران خائن، که به‌هردلیل دارای وزنی سیاسی بوده‌اند، ارزیابی نکنیم. او مول حقیر و خرده پایی است که در قدم اول یک مأمور با مأموریت ویژه ‌است.

توجه به‌این تهدیدها از این نظر مهم است که شخصیتش تا بدانجا مهوع و غیرقابل تحمل است که گاه آدمی را به گمان می‌اندازد که با یک بیمار روانی مواجه است. در باره‌اش نوشته‌اند تعادل روانی ندارد و فلان عقده را دارد و بیماری روانی اش چنین است و چنان. اما او یک خودفروخته ‌است که با مأموریت مشخص اطلاعاتی حرف می‌زند و نقش یک کاپوی شکنجه گر خارج کشوری را برای مقاومت و مجاهدین و هوادارانشان بازی می‌کند. اگر نمودهای یک بیماری روانی از خودش بارز می کند، این همان حالت هایی است که در بسیاری موارد شکنجه گران و مزدوران نیز به آن دچار می شوند. به خصوص وقتی که مأموریت هایشان یکی پس از دیگری با شکست مواجه می شود

همین جا سؤال می‌کنم مگر شکنجه‌گران شقاوت پیشه‌ای مثل حاج داوود رحمانی و بقیه دژخیمان آخوندی به لحاظ روانی آدم‌های سالمی‌بوده‌اند؟ همه آنها مملو از عقده‌های چرکین فردی و طبقاتی بوده و هستند. اما وقتی ما از لاجوردی، یا هرجلاد دیگری، صحبت می‌کنیم اول از همه دست روی عقده‌ها و بیماری‌های روانی او نمی‌گذاریم. هر جلادی ممکن است هزار و یک بیماری روانی هم داشته باشد بنابراین مصداقی نیز قبل از هر چیز مأمور است و دارد یک خط مشخص را پیش می برد. خطی که به واقع تشنه به خون مسعود رجوی و همه مجاهدین «سر موضع» است. خطی که به واقع می‌خواهد خون شهیدان قتل عام را لوث و پایمال کند و مخاطب خود را به این نتیجه برساند که نه فقط یک موی گندیده شاه و فرح بسا بهتر از تمام جنبش مقاومت و مجاهدین است بلکه مجاهدین بدتر از رژیم ولایت فقیه هستند. نتیجتاً رژیم صد بار بهتر و پذیرفتنی تر از آنهاست. چرا که رژیم در حاکمیت مرتکب این جنایتها شده اما مجاهدین در حالت «گروهک» بر رژیم سبق برده اند. به صراحت می گوید که «بهشت مسعود رجوی صد بار بدتر از جهنم ساواک» است (۳ اردیبهشت ۹۹ گفتگو در همان فاضلاب اطلاعاتی). این چنین پاچه‌لیسی ساواک شاه دست ادا و اطوار یک توله ساواکی نیست؟ فکر می کنم زندانیان سیاسی زمان شاه معنی آن را خیلی خوب احساس می‌کنند. بخصوص که می‌دانیم یارو قبلاً هم گفته بود که یک موی گندیده علیاحضرت و طبعا ًساواک شاهنشاهی را بر مریم رجوی ترجیح می دهد.

او همچنین به دلایل مختلف سعی دارد که خود را در کنار شخصیت ها و افراد شناخته شده سیاسی جا بزند. بهترین شاهد مثال او همان قضیه مگس نشسته بر بول خر است که در مثنوی آمده ‌است و من در یک مقاله به‌ آن اشاره کرده بودم. مولوی در دفتر اول مثنوی خود از مگسی سخن می‌گوید که بر برگ کاه نشسته بود و توهم کشتیبانی داشت:

آن مگس بر برگ کاه و بول خر

همچو کشتیبان همی‌افراشت سر

گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام

مدتی در فکر آن مانده‌ام

صاحب تأویل باطال چون مگس

وهم او بول خر و تصویر خس

به عنوان کسی که ‌از سال‌های ۱۳۶۱تا همین الان دست اندرکار مقوله زندان و شکنجه در رژیم آخوندی بوده و به عنوان کسی که صدها گزارش از وضعیت زندانها و زندانیان خوانده و با انواع خائنان آشنا هستم می‌گویم نباید فریب چاقوکشی ها و عربده‌ها و خالی بندی‌های مصداقی را خورد. به تجربه دریافته‌ام که خائنان ضعیف ترین انسانها هستند. یعنی یک خائن به خاطر این که قوی بوده نبریده و به خیانت کشیده نشده ‌است. یعنی از ضعیف ترین زندانی خائن نشده‌ هم به صورت کیفی ضعیف تر است.

این زخم، زخم یهودایی خیانت، که بسیار هم دردناک است در نهاد و روح هرخائن بیشتر از هرجای دیگر خودش را نشان می‌دهد. یک خائن بهتر از هرکس دیگر می‌داند که چقدر حقیر است. و اتفاقا کینه‌ او نسبت به قهرمانان مقاومت، و حتی زندانیان شرافتمند ولی نبریده و خائن نشده، از این نقطه شروع می‌شود. این زبونی را از زبان خود مصداقی در کتاب خاطرات خودش بخوانیم. او به صورت کاملا جدی و واقعی به محمد توانا بازجوی متخصص اش که باید حکم آزادی اش را امضا می‌کرد گفته بود: «من هیچ امیدی به فردای زندگی‌ام ندارم. . .. ما قربانی درگیری شما با سازمان شدیم. . . احساس می‌کنم در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن مبارزه‌ مسلحانه دیگر جایی ندارد. . . چیزهایی در ذهنم اتفاق افتاده ‌است و الکی حرف نمی‌زنم و به لحاظ اعتقادی بریده‌ام» توجیهات بعدی مصداقی از جریان آزادی‌اش از زندان تلاشهای یک درهم شکسته ‌است که تن به خیانت داده و مورد تشویق بازجوی اطلاعاتی خود قرار گرفته‌است.

بریدگانی از جنم مصداقی دست به تئوریزه کردن خیانت خود زده‌اند و به صراحت هم نوشته‌اند**.** یار غار مصداقی که پای نوشته‌های خود «همنشین بهار» امضا می‌کند تا بدانجا پیش رفته که حتی به تطهیر منفورترین خائن تاریخ، یهودای اسخریوطی، یعنی کسی که مسیح پیامبر را به خاطر سی سکه لو داد، پرداخته و نوشته ‌است: «شاید یهودا میهنش را دوست داشته و درست یا نادرست راه و رسم مسیح را در ضدیت با آن می‌دیده و به‌همین دلیل به‌این نتیجه رسیده که بیایم به قیمت یهودا شدن به قیمت تف و لعنت دنیا را به خود خریدن این کار را بکنم. . . ». میزان بریدگی و فلاکت را ملاحظه می‌کنید. حضرات حاضرند برای «آزادی» خود حتی جامه میهن پرستی به تن یهودا کنند. اما واقعیت را جک آبت در کتاب شکم هیولا به خوبی تشریح کرده ‌است. جک آبت که خود مدت ۲۴سال در زندان بوده و تجربیاتش را در کتاب مختصر و بسیار تکان دهنده «در شکم هیولا» نوشته ‌است با اشاره به وضع این قبیل افراد می‌نویسد: «در زندان افراد بریده زیادند دیده‌ام وقتی نگهبان خوکی از کنار آنها می گذرد، یکه می خورند. آنها را دیده‌ام که چنان به تته پته می افتند که نمی توانند حرف بزنند. آنها را دیده‌ام که فقط با نیاز به‌هم خوابگی شفاهی از امروز تا فردا زیسته‌اند. اینها کسانی هستند که خشونت قضایا چنان خوار و ذلیلشان کرده ‌است که‌هرکاری به جز عمل خشونت بار را هم انجام می دهند. اگر از خشونت نمی ترسیدند، انسانیت خود را از دست نمی دادند». البته کاپوی ما در ابتدای مسیر انحطاط و ذلت خود نمی‌تواند مجاهدین را یک گروه بسیار خطرناک و در جبهه ضد خلق بنامد و با صراحت طینت ذلیل و یهودایی خودش را بروز بدهد. لذا فریبکارانه می‌نویسد: مجاهدین «در صورت تغییر رژیم مجاهدین یکی از بازیگران اصلی خواهند بود»

**دروغگویی، لاف زنی و دریدگی ویژگی اختصاصی کاپوی خارج کشوری:**

دروغگویی و دروغ پراکنی خط کار و مأموریت یک مول اطلاعاتی است. به طور خاص در خارج کشور وقتی که کاپوهای سیاسی میدان پیدا می‌کنند راهی ندارند جز دروغ گفتن و بی محابا دروغ گفتن. یک کاپو از هیچ و پوچ کوهی می‌سازد و بر مبنای یاوه‌ای نه یک دروغ که سلسله‌ای دروغ به صورت رگباری تحویل می‌دهد. این تهاجم طوری صورت می‌گیرد که‌ آدمی‌در تلی از خاکستر مسموم یک بمباران قرار می‌گیرد. هدف اصلی دروغ گویی ها، پراکندن تخم شک و تردید بین عناصر مبارز و تفرقه‌افکنی بین آنان است. در این زمینه مصداقی، به مثابه یک کاپوی مخبط، دست همگنان خود را از پشت بسته ‌است. فقط به چند نمونه ‌از دروغهای آشکار او اشاره می کنم.

ـ یکبار برادر مسعود خطاب به‌همه مجاهدین در نشست عمومی که چند هزار نفر بودند گفت به خودتان غره نشوید. شما هرقدر هم که فداکاری کرده باشید و شهید داده باشید بذرش را امام حسین که مظهر فدای مطلقه است پاشیده و فرمانده دسته ما (بطور تاریخی) ابوالفضل عباس است. این مضمون بارها تکرار شده و در نوارهایی که به مناسبت عاشورا و ماه محرم از تلویزیون پخش می شود هم آمده است. حالا ببینید مصداقی این کلام انقلابی و فروتنانه را چگونه تحریف کرده:‌ «خودش هم وقتی که توی ارتش بود و صحبت می‌کرد، آن زمانی که به‌اصطلاح در اشرف بود اون ارتش را داشتند و اینها. . .، می‌گفت ابوالفصل عباس، علمدار لشگر حسین بن علی، فرمانده لشگر حسین بن علی اگر الان تو ارتش آزادی بخش بود فرمانده دسته بود. . . . این که فکر کنید این می‌خواست فرمانده دسته‌ها را ببرد بالا بگوید که ‌اون اگر در ارتش بود، الان فرمانده دسته بود. یعنی که فرمانده دسته‌ها خیلی گنده و آن بالا بالا هستند. نه! می‌خواست بگوید که حسین بن علی ناخن کوچکه من است. حسین بن علی ناخن کوچکه من است. فرمانده لشگر اونها فرمانده دسته من است» (۳مرداد۹۸).آیا تعفن فاضلاب اطلاعاتی نظام مشام هر انسان با شرفی را نمی آزارد؟ این در حالی است که زیارت برادر مسعود در قتلگاه امام حسین در کربلا در سی و چند سال گذشته بدون مبالغه صدها و صدها بار از سیمای مقاومت و از سیمای آزادی پخش شده و همه دیده اند به خصوص آنجا که رو به امام حسین می گوید:

من مرده بدم ز زندگانم کردی،

می ترسیدم که گم شوم در ره تو،

اکنون نشوم گم که نشانم کردی،

من ذره بدم ز کوه بیشم کردی،

درمانده بدم از همه پیشم کردی،

درمان دل خراب و ریشم کردی،

سرمستک و دستک زن خویشم کردی...

-نمونه دیگر جعل سند برای شبیه سازی اعدام نشدن برادر مسعود با خودش یعنی بر اساس توبه و ندامت و همکاری با دشمن است. سندی که با یک نگاه می توان دریافت ساواک آخوندها ساخته و به دست مصداقی داده تا باعث رونق کسب و کارش بشود. این هم در حالی ست که صدها زندانی مجاهد و صدها زندانی سیاسی دیگر از اوین تا کمیته و زندان قصر در طول ۷ سال و نیم زندان با برادر مسعود بوده اند و شکنجه‌ها و فشارهای طاقت‌فرسای روی او را شاهد بوده اند. آنقدر که وقتی او را سرانجام در اردیبهشت ۵۴ از کمیته به اوین برگرداندند حتی موسی (سردار خیابانی) و قاسم (مجاهد کبیر محمدعلی جابرزاده) می گفتند که در لحظات اول از فرط لاغری و وضعیت نزار جسمی مسعود را نشناختند. صدها زندانی غیرمجاهد هم در آن سالیان شاهد بودند. اینها چیزهایی است که در آن سالها در زندان شاه من خودم به چشم دیده و به گوش شنیده ام...

ـ جعل خبر یکی از انواع دروغهایی است که کاپوی هفت رنگ و هفت خط در آن به غایت استاد است. نمونه بارزش جعل خبر دروغ در مورد وضعیت خائنی منفور به نام مسعود دلیلی داخل است. این خائن خود فروخته در ۱۰شهریور۹۲ نیروهای مهاجم مالکی به‌اشرف را راهنمایی کرد و با استفاده‌ از اطلاعاتی که داشت آنها را به مقر فرماندهی مجاهدان در اشرف برد. قاتلان با شقاوت تمام دست به قتل عام ساکنان بی دفاع و غیر مسلح اشرف که فقط برای محافظت از اموال مجاهدان در آنجا باقی مانده بودند زدند و ۵۲نفر از آنان را به شهادت رساندند. در پایان نیز مزد راهنمای خائن شان را دادند و پس از قتل او صورتش را سوزاندند و جسدش را رها کردند و رفتند تا بعداً با امثال همین مصداقی آن را به گردن مجاهدین بیندازند. از این رو رژیم مدعی شد که قتل دلیلی یک تصفیه حساب درونی بوده‌ است. سپس مصداقی به مثابه زبان و دست حاج قاسم سلیمانی به میدان آمد و مدعی شد که مسعود دلیلی، مثل سعید امامی‌که به دستور خامنه‌ای کشته شد، به دستور مسعود رجوی کشته شده ‌است (گزارش۹۳ صفحه ۱۴۳تا۱۵۰). یعنی بهترین هدیه را برای مخدوش کردن یک قتل عام وحشیانه ضدبشری فراهم کرد و مدعی شد که با تحقیقاتی که‌از DNA او شده مقامات عراقی به‌هویت او به عنوان یکی از ساکنان اشرف پی برده‌اند. در یک کلام سناریوی رژیم برای این که ‌اثبات کند کشتن مسعود دلیلی یک تصفیه حساب درونی بوده ‌است تبلیغ شد. اما اسناد پزشک قانونی عراق که کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورا در اطلاعیه ای منتشرکرد نشان داد که مسعود دلیلی همان خائنی است که مدتها قبل بریده و خود را به نیروهای عراقی تسلیم کرده بود. این خوشرقصی مول اطلاعاتی تحسین کاپوهای دیگر را برانگیخت. گرداننده انجمن نجات در تهران، مزدور ابراهیم خدابنده، که علنا به خدمت وزارت اطلاعات در آمده در نامه تقدیر خود برای مصداقی «افشاگری» او را تبریک گفت و نوشت «به نوبه خود از ایشان قدردانی می‌کنم»!

-در یک نمونه دیگر از خبرسازی های خائنانه مصداقی، اربابش در وزارت اطلاعات مرتکب یک فقره اشتباه احمقانه شده بود که در مزدوری مصداقی جای تردیدی باقی نمی گذاشت. در ۲۱تیر۸۴ تظاهراتی مقابل دانشگاه تهران برگزار شد. در این تظاهرات یک هوادار مجاهدین با شجاعت پلاکاردی را بالا برد که عکس رهبری مقاومت بر آن نصب شده بود. فیلمش هم گرفته شده و به دست سیمای مقاومت رسید و پخش هم شد. کاپوی دریده دهان بلافاصله به میدان شتافت و به‌اصطلاح مچ خبر دروغ مجاهدین را گرفت و افشا کرد که مجاهدین به یک کارگر بی خبر از همه جای درمانده پول هنگفتی داده‌اند تا عکس رهبری را در تظاهرات دانشگاه بلند کند! اما چندی بعد برادر مجاهدی به نام امیر پرویزی خود را به‌اشرفیان رساند و در یک مصاحبه تلویزیونی افشا کرد که چگونه در این عملیات شجاعانه دستگیر شده و بعد از مدتی که زندان بوده خود را به‌اشرف رسانده‌ است. تصویر او در فیلم تظاهرات و تطبیقش با آن چه که در تلویزیون نشان داده می‌شد صحت حرفهای او را تأیید می‌کرد. نکته جالب این بود که ‌امیر پرویزی می‌گفت نکاتی را که مصداقی علم کرده‌ است عینا همان نکاتی است که در بازجویی‌هایش برای محمل سازی های معمول وندادن اطلاعات زیر شکنجه گفته ‌است. یعنی منبع مصداقی همان بازجویان اطلاعاتی هستند. حالا سؤال این می‌شود که مصداقی چه رابطه‌ای با بازجویان اطلاعاتی دارد؟ اما مگر مصداقی از رو می‌رود؟ مگر کارخانه دروغ سازی او تعطیل می‌شود؟ (به مقاله برادرمجاهد امیر پرویزی در همین رابطه نگاه کنید)

-تازه ترین دسته گل مول اطلاعاتی ما انتشار عکس ملاقات برادر مسعود و بنی صدر با احمد بن بلا بود. این یابو علفی که ‌از هول حلیم به دیگ افتاده ‌است عکس همسر بن بلا در کنار برادر مسعود ایستاده را به جای فیروزه بنی صدر جا می‌زند و یاوه سرایی می‌کند. اما هفته بعد خواهر مجاهد منصوره گالستان عکس کامل آن ملاقات را منتشر می‌کند و واقعیت معلوم می‌شود.

-در یک نمونه دیگر مصداقی با سخافت مدعی شد که پیام شهید بنیانگذار سعید محسن به برادر مجاهد عباس داوری درباره مسعود را دروغ می‌خواند و مدعی می‌شود که‌این پیام را سال۵۹ منتشر کرده‌اند. این در حالی است که همه مجاهدان زندانی در آن سالیان از این پیام مطلع بودند و صحبتهای سردار خیابانی در این باره هم سالیان از ماهواره پخش شده است.

-حالا از این شرف باخته پیشانی سفید توقع دارید که وقتی بابا سیدی کاشانی عزیز که تمام وجودش صداقت بود و پاکباختگی کتاب «سمفونی مقاومت» را می‌نویسد بیاید تحسین اش کند؟ نه!‌ هرگز! مول‌ها را برای همین موارد دست آموز کرده‌اند تا قلاده‌هایشان را رها کنند و آنها بلایند که:‌ «در همین چند روز اخیر یک کتابی را بیرون دادند به نام نویسنده ‌او مثلا آقای محمد سیدی کاشانی است علیه ‌اسماعیل وفا یغمایی. نشان دهنده سقوط اخلاقی همه‌ آدم‌هاست. اون آقای سیدی کاشانی با بلاهت. در سن ۸۰ سالگی، نزدیک به ۸۰ سالگی با بلاهت می‌آید و مدعی می‌شود که به توصیه من اسماعیل وفا یغمایی واسه‌اش شعر هم گفته. خنده‌دار است! انگار که شما به من توصیه کنید که بنده بشوم شاعر(۱فروردین ۹۷). زنده یاد زری اصفهانی در برابر این همه دریدگی برافروخته شد و نوشت:‌ «عجب، عجب، عجبا! برداشته‌اید به تمام اعتقادات یک انسان که حدود ۵۰سال از عمرش را در زندان و مبارزه و میدان جنگ و هنر و ادب و قلم صرف کرده‌ است به بدترین و زشت‌ترین شکل ممکن توهین کرده‌اید. هرچه که ‌او باور داشته ‌است را با دروغ و شائبه و کلک و مرد رندی و شارلاتان بازی لگد کوب و لجن مال کرده‌اید. به دوستان او و همرزمانش و همسنگرانش و آنهایی که برایش عزیز هستند زشت‌ترین تهمت‌ها را بسته‌اید. داستان‌های هزار و یک شبی هارون الرشیدی درست کرده‌اید و در بوق‌های آخوندها و رجاله‌ها و کوتوله‌ها کرده‌اید. و حالا وقتی آن انسان زخمی ‌از میدان جنگ برگشته برمی‌گردد که جوابی به‌ آن همه پلشتی و زشتی و بیماری و سرطان روحی شماها بدهد. او نبوده ‌است. یکی دیگر بوده‌ است. کسی برایش نوشته ‌است. نه ‌او آدم خوبی بود. و آدم خوبی یعنی کسی که بنشیند و هرچه جفنگیات شماها روزانه می‌گوئید و می‌نویسید را قورت بدهد و از شدت خوبی و مهربانی و سادگی و صفا، قیس هم نزند؟؟ عجب عجب واقعا از این همه منطق از این همه پر رویی و از این همه خالی شدن از همه پرنسیب های انسانی. . . نه‌ آنها دروغ نمی‌گویند. و خودتان هم خوب می‌دانید!». (زری اصفهانی -۷فروردین۹۷)

-نمونه دیگر که این مزدور صدها بار تکرار کرده پول گرفتن مجاهدین از عربستان سعودی است در این زمینه هرزه مرس خط مشخصی را دنبال می کند. اگر اطلاعاتی آخوندی قبول کند که مجاهدین خودشان هزینه هایشان را تأمین می کنند در این صورت یکی از ستونهای منتسب کردن مجاهدین به استکبار جهانی و صهیونیسم بین الملل و عربستان سعودی و ... فرو می ریزد.

و مگر این نمونه‌ها تمامی‌دارد؟...

بدتر از همه اما ردیابی به غایت وقیحانه و چندش‌آور جا و مکان رهبر مقاومتی است که ولایت فقیه به خونش تشنه است. آیا این ردیابی برای ترور و کشتن یک مأموریت اطلاعاتی و امنیتی نیست؟ هر آدمی که ذره ای وجدان داشته باشد چه رسد به کسی که زندانی این رژیم باشد مثل روز روشن می‌بیند و می‌فهمد که این کار فقط از یک بچه جلاد جانی برمی آید. مجاهدین این را نه می‌بخشند و نه فراموش می‌کنند. وای اگر از پس امروز بود فردایی...

این جهان پر آفتاب و نور ماه

او بهشته سر فرو برده به چاه

که اگر حق ست پس کو روشنی

سر زچه بردار و بنگر ای دنی

تو درون چاه رفتستی زکاخ

چه گنه دارد جهان های فراخ

**لافزنی در غربت:**

از آنجا که این مول اطلاعاتی دستش هم به لحاظ شرف مبارزاتی و هم به لحاظ محتوای سیاسی خالی است. بنا به مأموریت باید بزک و دوزک کند و با سرخاب و سفیدآب خود را بیاراید و قلنبه بگوید و خالی ببندد تا خود را در محافل و بین امثال خودش جاسازی کند. به طور خاص لاف زنی یکی از ویژگی های اصلی این موجود پلید است. اول از همه ‌او باید برای خود در زندان، که سرمایه ‌اصلی تجارت او است، سابقه‌ای بتراشد و خود را «کسی» معرفی کند. برای همین مدعی می‌شود که مسئول بند برادران در زندان بوده ‌است. ادعای مسخره و مضحکی که به‌هیچ وجه صحت نداشته ‌است. او در خاطراتش نوشته ‌است:‌ «از فروردین ۶۸ کلیه زندانیان زنده مانده گوهردشت و بندهای اوین را به سالن ۴منتقل کردند. پس از اندک زمانی زندانیان سالن ۴و ۶ جابه جا شدند من از طرف زندانیان در هر دو سالن مزبور مسئول بند بودم» (جلد۴ صفحه ۱۹۸) می‌خواهد با ارائه چهره یک زندانی مقاوم و مسئول از خود که در جریان «مسائل» زندانیان بوده بنویسد: «من از قبل در بند مسئول منتخب بند از سوی بچه‌ها بودم و بالطبع بیشتر بچه‌ها مسائلشان را بامن حل و فصل می کردند» «کم کم من در ارتباط با زندانبانان نیز جا افتادم و مرا به رسمیت شناختند».

من که خودم تجارب زندان شاه را دارم تقریبا با تمام زندانیان در دسترس که با او همبند بوده‌اند صحبت کرده‌ام. همه بدون درنگ با لبخند تمسخر به من جواب داده‌اند. یک نفر از آنان گفت مصداقی که چنین ادعایی را دارد کسانی را نام ببرد که ‌او را به عنوان مسئول بند انتخاب کرده‌اند. محمود رؤیایی که بیشترین ارتباطات را با مصداقی در زندان و بعد از زندان داشته برایم تعریف کرد که بعد از قتل عام سال۶۷ مصداقی به علت موضع ننگینش، و هم چنین شخصیت غیر قابل تحملش، از طرف بچه ها مطرود بود. هیچ کس تاب تحمل او را نداشت و او برای این که خود را بین ما جا کند پیشنهاد داد تا مسئولیت سرویس بهداشتی را به ‌او بدهیم. ما به خاطر این که ‌او براثر انزوای بیش از حد به طرف پاسداران کشیده نشود موافقت کردیم. اما کاپوی خالی بند رژیم در خارج کشور لاف مسئولیت بند کل برادران مجاهد را می‌زند. و البته تراشیدن این قبیل پست و مقامها برای خود تنها در این مورد نبوده‌ است. سیل این لافزنی ها ادامه دارد. از جمله در ۱۵مرداد۹۸ در مقاله ای به نام “من و متهمان ترور‌های هسته‌ای- نگاهی به گزارش بی بی سی » می‌گوید: «من کسی هستم که ‌هم در تظاهرات‌های قبل از سی خرداد ۶۰ مجاهدین، به ویژه تظاهرات‌های خرداد ماه ۶۰ شرکت داشتم و هم **تنها فرد زنده‌ای هستم** که در ۵رشته تظاهرات مجاهدین در شهریور و مهر ۶۰ که خون از در و دیوار می‌بارید حضور داشته ‌است. همچنین در خانه‌های تیمی‌مجاهدین حضور داشته‌ام». و آدمی‌به راستی حیرت زده می‌شود که واقعا او تنها فرد زنده تظاهرات ۵مهر۶۰ است؟ او در چه خانه تیمی‌مجاهدین حضور داشته؟ همه که ‌او را می‌شناسند و خودش هم به کرات اعتراف کرده که یک هوادار دور و غیر تشکیلاتی مجاهدین بوده ‌است.

او در گزارش۹۳ خود را «یکی از اعضای ستاد سازمانهای بین المللی مجاهدین در هیأت های این سازمان در مجامع بین المللی» معرفی می‌کند و می‌گوید: «من سال‌ها در کمیسیون حقوق بشر حضور داشتم (تلویزیون نوریزاده ۲۶تیر۹۸) و «من سال‌ها در پارلمان اروپا کار کردم بیشترین حمایتها را در پارلمان اروپا گرفتم. تنها بودم قطعنامه به تصویب رساندم در ارتباط با شورای ملی مقاومت بود. نه ‌این که سرویسی به من داده باشند نه، ‌خودم می‌کردم» و «بنده کارچرخان اینها در کمیسیون حقوق بشر و سو کمیسیون حقوق بشر در «آی. ال. او» در سازمان بین المللی کار در پارلمان اروپا بودم» و«برنامه سالانه ‌اینها در ارتباط با سازمانهای بین المللی را بنده می‌نوشتم» و بالاتر از این: «من این مویم را در راهروهای جهانی سفید کرده‌ام. توی کمیسیون حقوق بشر و. . . اگر اینجا نشسته‌ام و دارم برای شما صحبت می‌کنم هر آنچه که می‌خواهد اتفاق بیفتد را دیدم با بزرگترین‌ها نشسته‌ام. جامعه بین‌المللی در طول ۴۱سال در کنار ما نبود». (همان فاضلاب اطلاعاتی ۲۲تیر ۹۸) «این(کتاب) راجع به حقوق بشره سالها در حقوق بشر کار کرده‌ام در کمیسیون حقوق بشر و... سالیان سال کار کردم... اگر کسی بخواهد راجع به حقوق کار در ایران تز بنویسه ‌این را باید بخواند» (۹خرداد ۹۸) مصداقی علنا می‌گوید که گزارش اول جفری رابرتسون(حقوقدان برجسته‌انگلیسی و قاضی سابق دادگاه بین المللی جنایات جنگی در سیرالئون که در سطح جهانی شناخته شده و معتبر است) را او نوشته‌است! یا اگر بخواهیم تخفیف بدهیم جفری رابرتسون تحت رهنمودها و هدایت‌های مصداقی بوده که گزارش خود را نوشته ‌است.

واقعیت اما این است که در سالهای اولی که ایرج مصداقی به خارج آمده و هنوز ماهیت و مأموریتش برملا نشده بود در کارهای حقوق بشری سازمان در خارجه به عنوان یک زندانی شاهد از او توسط مجاهد شهید حسین مدنی و سپس مجاهد خلق بهزاد نظیری استفاده می شد. قطعاً او این صحنه را به یاد دارد که وقتی مجاهدین او را به دیدار کاپیتورن گزارشگر ویژه حقوق بشر در باره ایران بردند، کاپیتورن بعد از همه شنیده هایش از مصداقی فقط یک سؤال کرد و پرسید تو چرا زنده ماندی و اعدام نشدی؟

مصداقی ناگزیر گفت که انزجار نامه نوشتم. اگر این را نمی گفت در نزد کاپیتورن برگ سوخته می شد.

برادرم بهزاد نظیری بمن گفت که مجموع مسئولیت‌های مصداقی در فعالیتهای حقوق بشری آرشیو مدارک و ملاط سازی برای ملاقات‌ها بوده ‌است. هر از گاهی هم به ‌او مرخصی می‌داده‌اند یک ماه یک ماه برود سوئد نزد زن و بچه‌اش! اما ببینیم مصداقی کار کردن نزد مجاهدین را به چه دکانی برای رونق کسب و کارش تبدیل کرده است.

اما چه توان کرد که دنیا و مراجع بزرگ حقوق بشری قدر زحمات بی شائبه ‌این مول متوهم و خالی بند را نمی‌شناسد و بعضاً او را در دقیقه نود در پروژه‌ها حذف می‌کنند. نمونه‌اش را بخوانیم: «چند سال پیش همین بی.بی.سی ویژه نامه‌ای راجع به حزب توده می‌خواستند منتشر کنند از من هم یک تحقیق خواستند من جامع ترین تحقیق در مورد حزب توده و کشته شدگان به خصوص۶۷ را کار کردم... ولی استفاده نکردند... در آخرین لحظه که می‌خواستند جنگ را ببندند مال من را کنار زدند» (۶تیر۹۸) و دردمندی آن جاست که‌هیچ کس هم پشیزی برایش قائل نیست و حتی کتابهایش، یعنی مجموعه لاطلائلاتی که سر هم کرده، هیچ خریداری نداشته و باد کرده و روی دستش مانده ‌است. ملاحظه کنید خودش چه می‌گوید: «کسی اینها را نمی‌خرد این همه سر آن زحمت کشیده‌ام. دوستانی که‌از این کتاب ها استفاده می‌کنند از انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند» نه یک بار که چندین بار گلایه می‌کند که «تا حالا یک دانه کتاب من را نخریدند رفتند روی اینترنت دانلود کردند. . حتی خود عفو بین الملل هم که حالا این کتاب را استفاده کرده در گزارش اخیرش باز هم از من نخریدند» (۱۲دی۹۷) یا «دوستانی که‌از این کتاب ها استفاده می‌کنند از انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند. بدون حمایت و پشتیبانی از آنها امکان ناپذیر است. از دوستان تشکر می‌کنم. ولی این وظیفه دیگران را نمی‌پوشانند. از هم میهنانم می‌خواهم که کتاب‌ها را ازمن بخرند» (۳بهمن۹۷)

کسی که برای خرید یک جلد کتابش این میزان گزیده و درمانده شده را در یک کفه بگذارید و ادعادهای عجیب و غریبش را در کفه دیگر تا به معنای واقعی اعتبار او و حرفهای مثلا سیاسی‌اش را بفهمیم. در مورد توهمات فوق تصور این یابو علفی که برای خرید یاوه‌هایش این قدر التماس می‌کند ذکر چند نمونه خالی از لطف نیست. اما به جد از خواننده تقاضا می‌کنم جلو خنده خود را بگیرد.

ـ این مخبط نوشته ‌است که در سال۶۹ـ۷۰ به بازجویش گفته‌است:‌ «نگاهی به‌اردوگاه شرق بیاندازید بخشی فرو ریخته به زودی بقیه‌اش نیز فرو خواهد ریخت» و دست برقضا این پیشگویی پیامبرانه در همان سال(۱۹۹۱) درست از آب در می‌آید! (جلد۴ خاطرات صفحه ۱۸۹) مگس روی برگ کاه نشسته که‌ادعای علم کشتیرانی داشت در جای دیگر فرموده‌ است در عالم سیاست در مورد ایران ترامپ و اسرائیل دیر رسیده‌اند و او بوده که‌از سالهای قبل همین خط را پیشنهاد می‌داده ‌است. بخوانیم: «من تو خیابونهای تهران شعار مرگ بر خمینی می‌دادم. با جون هم می‌دادم. ترامپ، اسرائیل یا هر کس دیگر اگر شعار علیه جمهوری اسلامی‌میده ‌اونه که دیر اومده من ۴۱ساله تو این مسیر هسستم! اونان که دیر اومده‌اند! اونا تازه رسیده‌اند!» بعد از این همه درافشانی بعد هم خود را در طراز ترامپ و اسرائیل قرار می‌دهد که: «تازه چقدر صداقت دارند! کسی نمی‌داند تا کجا می‌روند! کسی نمی‌داند کجا از خر شیطون پایین می‌آیند، کسی نمی‌داند کجا سازش می‌کنند، کسی نمی‌داند کجا کنار می‌آیند کسی نمی‌داند» ولی اگر ترامپ و اسرائیل هم کوتاه‌ آمدند که مهم نیستند. مهم این است که یابوی مخبط کوتاه نیاید! بخوانیم و بخندیم: «اما من می‌دانم تا تو گور هم بگذارند کوتاه نمیام. تا تو گور هم بگذارند سازش نمی‌کنم». (۲۲خرداد۹۸) ایضا ایشان معتقد است که: ««بولتون هم یک احمق است. . . شما فکر می‌کنید بولتون خیلی عقل کله. . . . ؟» (۸خرداد۹۸) در هنگامه شلتاق و پلتاق حتی از مارکس هم کوتاه نمی‌آید و او را هم بی نصیب نمی‌گذارد: «(چپ و مارکسیستها) مشکل اش در مارکس است. ... مارکس از هر سوسیالیسم تخیلی خودش تخیلی تر است. پیش بینی هایش درباره‌انقلاب جهانی درست از آب در نیامد. هیچ کجایی تئوریهایش درست نیامد. چون هیچ جایی تئوری‌هایش در جهان ندارد». با این حساب و از این مغز معیوب مخبط بعید است که بخوانید سازمان مجاهدین هم خط و خطوط سیاسی اش را با او تعیین می‌کند؟ بخوانیم:‌ «این حقارت مسعود رجوی و دستگاه ‌او و فرقه رجوی است. و در واقع این سازمان است که حتی خط و خطوط سیاسی‌اش را صبح بلند می‌شود با من تعیین می‌کند». تازه خدا رحم کرده که‌این یابوی افسارگسیخته به قول خودش شاخ به جیب نشده و گرنه باید احتمالا از کره مریخ برایش دکتر می‌آوردیم تا چیز فهم شود که مگسهای نشسته بر برگ کاه وکشتیرانی بر بول خر چه ها که نمی کنند! بچه‌های ارتش آزادیبخش، در اشرف۳، به‌این قبیل چیزها می‌گویند«نشاط در صف» !

**علت همنشینی و ظاهر شدن با خدابنده مأمور تمام سوز شده در تلویزیون اینترنشنال**

یک مول اطلاعاتی، مثل مصداقی، نه تنها خودش بی پرنسیب و بی مرز است که‌اتفاقا در صدر وظایف محوله‌اش مخدوش کردن مرزبندی هاست. به طور خاص اگر شهوت اسم و رسم هم داشته باشد و کشته مرده آنتن و مصاحبه‌ هم باشد. عطش شهرت و خودنمایی روی آنتن در مصداقی به واقع تهوع آور است. این جنون در مصداقی به حدی است که علنا و با صراحت و وقاحت به زبان هم می‌آورد. با عفو بین الملل و گزارشگرانش در افتاده که «چرا با من صحبت نکردی» از بی بی سی و صدای آمریکا و بقیه رسانه‌ها هم طلبکار است که چرا با فلانی مصاحبه کردید و با من نکردید. و تا آنجا پیش می‌رود که حتی از این که با نشریات و رسانه‌های رژیم هم مصاحبه کند ابابی ندارد. مختار شلالوند، از دوستان خود مصداقی اصل حرف **را** زده ‌است. او در ۱۴تیر۹۷ گفته ‌است:‌ «بار‌ها از زبان ایرج مصداقی شنیده‌ام که با هر رسانه‌ای حتی مربوط به جمهوری جنایتکاران حاضر است به طور زنده صحبت کند به شرطی که سانسور نشود». بسیار روشن است که‌این شرط، پوشال و خررنگ کن است. یک مصاحبه را در رادیو یا تلویزیونی مثل یک دسته علف جلو پوز او بگیرید شش معلق می‌زند و شش دفعه دستتان را می‌بوسد.

با این همه حتی برای حفظ ظاهر هم که شده نمی‌باید در تلویزیون اینترنشنال با خدابنده مأمور تمام سوز شده اطلاعات آخوندها گرداننده اینترلینک و پاچه‌لیس قاسم سلیمانی هم‌کاسه و ظاهر می‌شد. اما این که این دو حیوان درست در روز گردهمایی بزرگ مقاومت ۹ تیر ۹۷ برای لجن پراکنی علیه مقاومت ایران با هم به یک گاری بسته شدند، بی حکمت نبود. رژیم از طریق نفوذی‌های خودش در تلویزیونهای فارسی زبان که تعدادشان هم کم نیست ترتیبی داده بود که هر دو آنها به فرموده وزارت در انتظار انفجار بمب در ویلپنت نشسته بودند تا بلافاصله به اظهارنظر و فضاسازی در تلویزیون مربوطه بپردازند و همچنان که اطلاعات آخوندها بعداً ادعا کرد بگویند مجاهدین خودشان بمب گذاری کردند. آخر به قول خمینی اینها همیشه عادت دارند که خودشان خودشان را بکشند و شکنجه کنند و به گردن رژیم بیندازند!

برنامه ریزی اطلاعات آخوندها برای بمبگذاری در ویلپنت به این دو جانور منحصر نمی شد. دبیرخانه شورای ملی مقاومت اطلاعیه اول آذر ۱۳۹۸ دست آخوند حسام الدین آشنا را هم رو و اعلام کرد. حسام الدین آشنا رئیس مرکز بررسی های استراتژیک و مشاور سیاسی روحانی و معاون سابق وزارت بدنام اطلاعات... داماد قربانعلی دری نجف آبادی وزیر سابق اطلاعات است. او در دادگاه ویژه روحانیت نقش فعالی در سرکوب روحانیون و طلاب مخالف رژیم داشته و نماینده روحانی در شورای نظارت بر رادیو و تلویزیون آخوندی است. او همان دژخیمی است که در ۲۹ خرداد ۱۳۹۷ در توییتی با رمز و کنایه مقاومت ایران و شخص خانم رجوی را به ترور تهدید کرد و نوشت: «آنها که به دنبال تابستان داغ هستند ماجرای نیمروز را هم فراموش نکنند» در اطلاعیه شورا آمده است: «نیمروز اسم فیلمی است که توسط سپاه پاسداران در ارتباط با ۱۹ بهمن سال ۱۳۶۰ و شهادت اشرف رجوی و موسی خیابانی ساخته شده است. روز ۳۰ خرداد ۱۳۹۷شبکه های اجتماعی و رسانه های رژیم توییت حسام الدین آشنا را ”رمز شروع عملیات“ و ”یک کد امنیتی که رمزگشایی اش کار هر کسی نیست“ توصیف کردند. آن چنان که بعدا روشن شد این توییت اشاره به یک توطئه بزرگ تروریستی بود که قرار بود ۱۰ روز بعد در ۹ تیر ۱۳۹۷ در گردهمایی بزرگ ایرانیان در ویلپنت با حضور خانم مریم رجوی به اجرا در بیاید. فاشیسم دینی حاکم برای انفجار این گردهمایی و یک کشتار جمعی برنامه ریزی کرده بود که در آخرین مراحل کشف و خنثی شد و ۴ تروریست از جمله یک دیپلمات تروریست رژیم دستگیر و از آن زمان در زندان در بلژیک بسر می برند».

از طرف دیگر فضاحت همنشینی دو مزدور به حدی بود که هرکس با کوچکترین شم سیاسی می‌فهمید این کار، برای هر مدعی سیاسی، به معنای یک استرپتیز سیاسی است. خاصه ‌این که بعد هم براثر یک گاف مسئول تلویزیون تمام ریاکاری مصداقی لو رفت. زیرا که در طول برنامه پز مصداقی طوری بود که گویا کاری به خدابنده ندارد. در حالی که در پایان نشان داده می‌شد که‌ این دو پسر عموی ناتنی تا چه‌اندازه با یکدیگر مهربانند و در واقع هرچند گاهی گوشت همدیگر را می‌خورند اما استخوان هم را هرگز دور نمی‌ریزند. و به راستی این سؤال مطرح شد که علت این کار چه بوده‌است؟ مصداقی می‌دانست که خدابنده کیست و همیشه ‌از او به عنوان «کسانی که‌ همسو با رژیم هستند و از طرف اطلاعات رژیم هم حمایت می‌شوند» یاد می‌کرد. اما در آن زمان کسی نمی‌دانست که رژیم در طراحی خود برای توطئه‌انفجار در محل گردهمایی بزرگ مجاهدین در ویلپنت به طور همزمان یک برنامه تلویزیونی هم ترتیب داده تا خبر انفجار را در جا و به صورت مستقیم پخش بکند. اگر توطئه به بار می‌نشست آن وقت بود که‌این دو یابوی گاری اطلاعات رژیم به عر و تیز می‌افتادند و چه علم شنگه‌ای که به پا نمی‌کردند. اما با دستگیری تروریستها و لو رفتن نقش رژیم در این عمل تروریستی مصداقی بدجوری بور شد. به طوری که یکی از «عم قزی»هایش که در کینه کشی نسبت به مجاهدین دست کمی ‌از خود مصداقی ندارد به صدا در آمد و نوشت: «مصداقی در مصاحبه‌اخیر در چشم انداز تلویزیون اینترنشنال در کنار مسعود خدابنده نشست و به سئوالات پاسخ داد. و در انتها هم با او سلام و خوش و بش کرد. این از نظر من محکوم است. صحبت من. . . بر سر کسی است که بنا به گفته رسمی‌خودش مشاور مالکی در عراق بوده ‌است. به ‌ایران رفت و آمد دارد و با انجمن ساخته رژیم جمهوری اسلامی‌همکاری می‌کند. ... برای من بسیار تأسف آور بود که در طول برنامه ‌آقای مصداقی روی خود را به ‌هیچوجه به سوی خدابنده بر نمی‌گرداند و این حالت را تداعی می‌کند که نسبت به ‌او دافعه دارد ولی تا برنامه تمام می‌شود و تصور این است که دوربین ها دیگر کار نمی‌کنند، روی خود را به سوی خدابنده برمی‌گرداند و در حال خنده با او سلام و خوش و بش می‌کند! چنین برخورد دو گانه‌ای برای من بسیار شوک آور بود (عاطفه‌اقبال ـ۱۴تیر۹۷) .

من وقتی این اعتراض را دیدم بی اختیار این شعر سعدی به یادم آمد که:

تا سگان را وجوه پیدا نیست

مشفق و مهربان یکدیگرند

لقمه‌ای در میانشان انداز

که تهیگاه خود بدرند

**از برای استخوان**

مصداقی گاه پاچه بی. بی. سی و رادیو آمریکا و بقیه رسانه‌ها را می‌گیرد و گاه به مداحی از همانها می‌پردازد. علت این تغییر رنگ ها هم هیچ نیست جز این که‌ آیا با او مصاحبه کرده‌اند یا نکرده‌اند. آیا استخوانی جلویش انداخته‌اند یا نه؟ دعوایش بر سر این است که ‌او را «آدم» حساب کرده‌اند یا قازوراتی بی اعتبار است.

پز مصداقی در این رسانه‌ها با هتاکی هایش در طویله «سر سعید بهبهانی» که خود مولی هفت سر است قابل توجه است . در رسانه‌هایی مثل بی بی سی و ایران اینترنشنال و صدای آمریکا و ... بیشتر یک فکل کراواتی محقق است اما زمانی که جفت هرمافردویک خود را می‌یابد دهان را مثل چاهکی از عفونت و گنداب باز می‌کند و هرچه می‌تواند علیه مقاومت و شخص مسعود رجوی می‌گوید. هرزه درایی ها و فحاشی ها و زبان پر از نکبت مصداقی، در کنار زوج هرمافرودیک خود، همیشه مرا به یاد «هوشنگ عقابی» می‌اندازد. هوشنگ عقابی از افسران ضداطلاعات شهربانی بود که در کمیته ضدخرابکاری زمان شاه بازجویی می‌کرد. او به قدری دریده و وقیح بود که سایر بازجویان و ساواکی ها اسمش را گذاشته بودند «هوشنگ ملوط» (البته لقب او کلمه دیگری بود که من برای رعایت عفت کلام معادلش را گذاشته‌ام. زندانیان زمان شاه می‌دانند من چه می‌گویم) او در ابتدای بازجویی‌هایش از دستگیرشدگان با رکیک‌ترین فحش‌های چاله میدانی آغاز می‌کرد. بعد که زندانی مقاومت می‌کرد و او از شکنجه کردن خسته می‌شد دامنه فحاشی اش به سازمان و محمد حنیف می‌رسید که «این چیزها را به ما یاد داده». و باز اگر مقاومت ادامه می‌یافت همان فحش‌های چاله میدانی نثار دکتر مصدق و میرزا کوچک خان و بعد هم ستار خان می‌شد. و مدتی بعد فحش‌ها به‌امام حسین و حضرت علی و حضرت محمد داده می‌شد و عاقبت هوشنگ ملوط درمانده ‌هرچه فحش لاتی و لومپنی را داشت به خدا می‌داد که‌اصلا چرا چنین موجوداتی را خلق کرده ‌است. مصداقی نیز همین مسیر را طی می‌کند و البته در وقاحت و دریدگی هوشنگ ملوط باید بیاید پیش او آموزش ببیند.

تا آنجا که به رجوی و ما مجاهدین مربوط می شود از انبیا خود در کتاب مقدس آموخته ایم: «خوشحال باشید اگر به خاطر من به شما اهانت می کنند و جفا می رسانند و به ناحق هرگونه افترایی به شما می زنند» و از زبان سعدی شنیده ایم:

گر خردمند از اوباش جفای بیند

تا دل خویش نیرزد و در هم نشود

سنگ بی قیمت اگر کاسه زرین شکند

قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

**کاسه لیسی های تهوع آور برای نفوذ در ولی نعمت جدید**

آن زمان که مصداقی گزارش۹۲ و ۹۳ را می‌نوشت که «عمیقا از مبارزات مجاهدین خلق علیه تمامیت نظام جمهوری اسلامی‌حمایت» می‌کند، هنوز پرده ریا دریده نشده بود هنوز دستور از مرکزنیامده بود تا صراحتا بنویسد*: «رابطه من را با فرقه رجوی می‌دانید، میزان نفرت من از این فرقه را هم می‌دانید» اما چند سالی نگذشت که مصداقی باز هم به فرموده اطلاعات به کشفیات سیاسی بسیار بدیعی رسید. از جمله ‌این که: «شاه فرد میهن پرست بود» و یا «خدمات رضا شاه و محمدرضا شاه در تاریخ ایران ستودنی ست... وقتی* اقدامات محمدرضا شاه را می‌گذاری روی یک ترازو اشتباهاتش را یک ترازو باز اقداماتش سنگینی می‌کند». ولی البته «او هم اشتباهات خاص خودش را داشت اشتباهات شاه منجر به‌انقلاب ۵۷ شد». (۱۲تیر۹۸) حتی هویدا، نخست وزیر شاه‌ هم «یک چهره مردم دوست بود و دلش برای مردم ایران می‌سوخت»(۲۰فروردین۹۹). *اینها البته کشف و شهود نیست فقط فرموده وزارت اطلاعات و جزیی از سیاست وزارت در مطرح کردن سلطنت برای آلترناتیو تراشی درمقابل مجاهدین است .*

هرانسانی چهار تا کتاب تاریخ خوانده باشد از خود می‌پرسد پس آن همه کشتارها و شکنجه‌ها در زمان شاه چه بود؟ دروغ بود و افسانه؟ و آیا به راستی ما ملتی بی حافظه‌ هستیم که ‌از یاد ببریم قاتل دکتر فاطمی‌ها و کریمپورها و حنیف نژادها و احمدزاده ها و جزنی‌ها چگونه می‌تواند «میهن پرست» باشد؟ مصداقی به علت همان ویژگی انحصاری کاپویی، یعنی دریدگی و وقاحت، کم نمی‌آورد و تازه بعد از این شکر خوری‌ها می‌گوید:‌ «من به لحاظ فکری مصدقی ام، سوسیال دمکراتم»

اما همین مصدقی سوسیال دمکرات در کله معلق و شامورتی بازی دیگری می‌گوید: «اگر می‌گویید که من کدام چهره‌ها را در خارج از کشور می‌پذیرم من رضا پهلوی را از همه ‌اینها ترجیح می‌دهم. من رضا پهلوی را از چپ چپش تا راست راستش ترجیح می‌دهم...».

مجیزگویی های سلطنتی طبق دستورالعمل وزارتی بی دریغ ادامه پیدا می کند. مصداقی می گوید:

-«شرم آور است دشمنی کردن با رضا پهلوی»

-«رضا پهلوی دارد شعار مردم ایران را تکرار می‌کند... مگر او چه می‌گوید؟ می‌گوید نافرمانی مدنی، همان چیزی که ‌الان درداخل شاهد آن هستیم تظاهرات‌ها، برداشتن روسری و... اینها باعث سقوط نظام خواهد شد. اینها را رضا پهلوی می‌گوید و کجایش غلط است؟» (۳۱مرداد۹۷)

- مول مخبط سپس در یک معلق زدن دیگر می گوید البته «من ژنم با پادشاهی نمی‌خواند. دوستان عزیز من مخالف پادشاهی هستم، اما مخالف رضا پهلوی نیستم».

 همه این حرفها هم برای این نتیجه گیری است که: «من بارها در برنامه‌ام گفتم یک موی گنده فرح پهلوی می‌ارزد به صد تا مریم رجوی و اشرف دهقانی» (۳اسفند۹۷) آستان بوسی مصداقی در اینجا به واقع مشمئز کننده ‌است. مثلا عکسی منتشر شد که نفری داشت دست رضا پهلوی را می‌بوسد. سر و صدایی شد و رسوایی به قدری بالا گرفت که عده‌ای آن را یک جعل فتوشاپی خواندند. اما مصداقی به فریاد «آقا رضا» رسید و اول از همه‌ آن را تأیید کرد: «در این که‌این اتفاق افتاده بود شکی نیست... ». بعد در نقش وکیل مدافع رضا پهلوی گفت:‌ «در فضای مجازی از او سوال کردند و جوابش را هم داده‌است... رضا پهلوی از این کارها خوشش نمی‌آید چون من از نزدیک دیده‌ام». البته مصداقی نمی‌گوید که ‌از کدام نزدیک ولی تیغ‌های خاردار یک مول اطلاعاتی که مأموریت ویژه نفوذ دارد او را لو می‌دهد و شروع به پاچه گرفتن از هواداران رضا پهلوی می‌کند:‌ «هواداران رضا پهلوی بزرگترین دشمنان رضا پهلوی هستند به خصوص خارج کشور. رضا پهلوی فردی است که فاصله عمیقی بین خودش و هوادارانش دارد» در جای دیگر به این قبیل تیغ پراکنی‌ها دوباره‌ اشاره خواهیم کرد. اما از آنجا که بسیار هفت خط است عادت کرده جایی نخوابد که‌ آب از زیرش رد شود. بلافاصله سهم این مداحی ها و تحریفها را می‌خواهد. یعنی با عقده یک تازه به دوران رسیده هرجایی خودش را در ردیف شخصیتهای سیاسی به ثبت برساند. بخوانیم و به ‌این همه عقده و رندی بخندیم: «در همین تیرماه۱۳۸۸ یک برنامه‌ای توی شهرداری پاریس داشتیم. **من بودم و یک سری چهره‌های سیاسی از جمله رضا پهلوی** و... من پشت ایستاده بودیم و صحبت می‌کردیم دیدم رضا پهلوی آمد با تک تک آدمها که‌ آمد دست می‌داد و خودش را معرفی می‌کرد و اسمش را می‌گفت. من سیزده سال پیش یک صحبتی با صدای آمریکا داشتم در مورد سازمان بین‌المللی کار و... رضا پهلوی خوشش آمده بود و برایش تازگی داشت خودش زنگ زد و با من صحبت کرد» تا اینجا بده بستان مصداقی با رضا پهلوی انجام شده ‌است. ما فهمیده‌ایم که ‌از سال ۸۸ مصداقی، در کنار «یک سری چهره‌های سیاسی» با او رابطه داشته و رضا پهلوی به ‌او زنگ زده و با هم گفتگوهایی هم داشته‌اند. اما استدلال سیاسی مصداقی برای این میزان زبونی و فلاکت و پا گذاشتن به روی خون تمام آزادیخواهانی که در مبارزه با استبداد وابسته سلطنتی جان باختند چیست؟ این وظیفه و مأموریت ویژه مول اطلاعاتی آخوندهاست. او می‌گوید: “آلترناتیو نداریم. پس باید با هم کار کنیم از رضا پهلوی گرفته تا نیروهای چپ تا ملی گرایان، صحنه‌ این است که دارید می‌بینید. از کره مریخ نمی‌توانید آدم بیاورید ما همین هستیم که داریم همدیگر را می‌بینیم پس بهتر است که راه‌ همگرایی باز بشود و یک چیزی را داشته باشیم که در لحظه موعود ارائه بدهیم». نباید فراموش کنیم که:‌ «رضا پهلوی وارث شاه و رضا شاه ‌است که کارهای مثبتی کردند»( ۳بهمن۹۷)

**واقعیت و مأموریت**

در آش هفت جوش چپ دستپخت مصدقی و سوسیال دمکرات، که البته یک موی شاه که سهل است یک موی زن و بچه و نوه و نبیره اش را هم به عالمی نمی دهد هدفی نهفته است.، هدف همان انجام یک مأموریت مشخص و پیش بردن خط وزارت اطلاعات است که هاشم خواستار آن را به بهترین صورت فاش کرده و دارد بهای سنگین آن را در زندان شیخ می پردازد.

ولی مصداقی در انجام این مأموریت تا آنجا پیش می رود که شاهزاده خودش خوبست! اما اطرافیان بد هستند درست مانند خود شاه !!

لذا دلسوخته‌تر از هر دایه‌ای دلواپس رضا پهلوی می‌شود که «چه خونی به دل رضا پهلوی هم می‌کنند» و به‌هوادارانش سفارش می‌کند:‌«یه خورده ‌از خود رضا پهلوی یاد بگیرید»( ۲۱ آذر۹۷) این شارلاتان بازی‌ها کار نیروهای هوادار او است! این به دور از رضا پهلوی است. تنها نیروی سیاسی که ‌هوادارهایش متفاوت از رهبر است سلطنت‌طلب‌ها هستند. یک فاصله عمیق بین رضا پهلوی و فرح پهلوی با نیروهایی که‌ ادعای طرفداری از او را دارند متفاوت است و من دیدم جاهایی که رضا پهلوی بوده چطوری از دست اینها فرار می‌کرده ‌است» (۱۲تیر۹۸) خوب می‌ماند که یک نقص اصلی را در دستگاه گل پسر پیدا کنیم.

به دیالوگ مسخره بهبهانی و مصداقی به مثابه معرکه گیر و بچه مرشد توجه کنید. مصداقی ریشه تمام نابسامانیهای رضا پهلوی را کشف کرده ‌است: «من همه این مشکلات را در رضا پهلوی می بینم. رضا پهلوی به مشاور نیاز دارد، مشاور در همه زمینه‌های او باید وارد شود». بچه مرشد اینجا وارد می‌شود و دم تکان می‌دهد و ریش می‌جنباند که: «کسانی مانند شهریار آهی و پسر ذکاء الملک فروغی قرار بود به‌ او آموزش بدهند. دکتر ودیعی گفت در مصر اعلیحضرت به من فرمودند کمکش کنید و درسش بدهید. ولی گوش نکرد ولش کردم». و مصداقی تصحیح می‌کند که: «اینها معلم بودند ولی مشاور چیز دیگری است»( ۳اردیبهشت۹۸). منظورش این است که مشاور از نوع مصداقی باشد! دیگر به چه زبانی باید به بچه شاه گفت مرا ببر به خانه ات! ۵۰ درصداش که حل است مانده است که رضا و مادرش هم راضی شوند! فقط یک مشکل کوچک باقی می ماند و آن این است که وزارت قبل از مصداقی فکرش را کرده و به اندازه کافی عوامل شیخ را در اطراف بچه شاه کاشته است. آن قدر که اردشیر زادهدی و سردژخیم پرویز ثابتی هم به خط آمده و برای قاسم سلیمانی غش و ریسه می روند!

با این همه مصداقی به مطربی ادامه می دهد: «من اگر مشاور رضا پهلوی بودم من اگر با او نزدیک بودم به‌او می‌گفتم آقای عزیز الان وظیفه شما این است که یک اطلاعیه بدهید» تمام!‌ یعنی شاه پسر که البته از دید مصداقی عقبه‌اش به مادرش رفته باید بدترین دشمنان خود، یعنی هوادارانش، را کنار بزند. و مصداقی را به عنوان مشاور انتخاب کند و بعد باید یک اطلاعیه بدهند. محتوای اطلاعیه چه باشد؟ این را دیگر شاه پسر خودش روشن کرده. فراخواندن بخش عظیمی ‌از نیروهای بسیج و پاسدار که با ایشان در ارتباط هستند!

اینجاست که باید به سیاق پیامهای بی سیمی گفت: از وزارت به وزارت، دریافت شد ...!

دلیلش را هم که چیزی جز طرح و برنامه علیه مجاهدین و مقاومت نیست مصداقی خودش به بهترین صورت اعتراف کرده و می گوید: «یک نفر گفته بود که شما رضا پهلوی را ترجیح می‌دهی؟ خوب معلوم است پس چکار کنم مریم رجوی را بیاورم؟ معلوم است که رضا پهلوی را صد بار به مریم رجوی ترجیح می‌دهم. یا مسعود رجوی را بگویم صد بار من ترجیح می‌دهم رضا پهلوی را» (۲۱آذر۹۷) آیا از این صریح تر می‌توان اعتراف کرد؟ مول اطلاعاتی ما نه مسأله‌اش رضا پهلوی است و نه ملت ایران و نه‌هیچ چیز دیگر. خوب و بسیار خوب می‌داند که مجاهدین آلترناتیو بی چون و چرای رژیم آخوندی هستند و او مأموریت دارد تا همین را مخدوش کند.

با خواندن و شنیدن مواضع مصداقی روشن می‌شود که نه تنها با یک خائن درهم شکسته روبه رو هستیم که با یک مأمور حاضر به خدمت اطلاعاتی آخوندها مواجهیم. یکی از مول های اطلاعاتی نهادهای امنیتی. کاری که نهادهای امنیتی با زندانیان کرده و می کنند. چیز تازه ای هم نیست. همین چندی پیش یکی از دستگیرشدگان وزارت اطلاعات نمونه مشابهی را بیان کرد. فرزانه جلالی، فعال مدنی و دانشجوی محروم از تحصیل که در سال ۱۳۹۵ است که با اتهامات امنیتی از سوی ماموران اداره‌اطلاعات کرمانشاه بازداشت شد. او درباره پیشنهاد همکاری مأموران اداره ‌اطلاعات کرمانشاه گفت: «خیلی راحت به من گفتند تو که می‌توانی به خارج از کشور سفر کنی. برو و پروژه‌های ما را آنجا اداره کن. به من حتی گفتند برو هر طور که دلت می‌خواهد زندگی کن. به ما هم فحش بده، به جمهوری اسلامی ‌فحش بده‌ اما با ما همکاری بکن. به ‌این شکل وقیحانه و خیلی صریح پیشنهاد دادند»( https://iranwire. com/fa/jinac/۳۳۴۸۱) این یکی از دهها و صدها پیشنهادهای مأموران اطلاعاتی به زندانیان و دستگیرشدگان است

**بسیار بسیار خطرناک**

مأموریت مصداقی مقابله با چیزی به قول خودش «بسیار بسیار خطرناک» برای رژیم است. مأموریت او این است: «فرقه رجوی یک فرقه‌ای بسیار بسیار خطرناک و ضد مردمی‌ ست. از نظر من فرقه رجوی در جبهه خلق و جبهه مردم قرار ندارد» رجوی هم از بزرگترین جنایتکاران ضد بشری است! تمام مأموریت در همین مختصر خلاصه می‌شود. در راستای این مأموریت است مصداقی به مجیزگویی از بچه شاه می‌پردازد و واقعیاتی از مجاهدین را، که حتی خامنه ای هم برزبان آورده، منکر می‌شود. مثلا در مورد تظاهرات مردم و شعار به نفع رضا پهلوی با این که خود رژیم اعلام کرد که‌ این کار، کار مأموران اطلاعات بوده مصداقی کف به دهان می‌آورد که: «با وقاحت! با وقاحت با پر رویی (مجاهدین) می‌نویسند آنهایی که در ایران شعار رضا شاه روحت شاد و یا به نفع رضا پهلوی شعار دادند می‌دهند اینها امنیتی هستند این شعارها را می‌دهند» (۳دی ۹۷)

در توجیه حرف خامنه ای هم می گوید: «ملت سؤال می‌کردند که پس این فرقه رجوی کجاست؟ خامنه‌ای آمد و گفت، او یک مثلث درست کرد و گفت یک طرفش آمریکا و موساد و غرب و اسرائیل و استکبار جهانی، یک طرف فرقه رجوی است» و اضافه می‌کند:‌ «شعارها فقط به نفع یک طرف، فقط و فقط به نفع رضا پهلوی، و فقط و فقط به نفع پهلوی و رضا شاه و داستان‌هایی توی همین مایه‌ها، درود بر رضا پهلوی، پس بنابر این فقط و فقط به نفع این‌هاست به نفع فرقه رجوی هیچی نبود».

از فرط پرگویی گاه دم خروس مأموریت بدجور بیرون می زند. چون واقعاً هر پرت و پلایی از هر کجا بالاخره به مجاهدین و مسعود رجوی ختم می شود. انگار که گرداننده تئاتر وزارتی پیاپی با ایما و اشاره در ابتدا و در وسط و در انتهای هر سوژه ای به بازیگر می فهماند که برگرد به سوژه اصلی ! از این رو چه با ربط و چه بی ربط، همه حرفهای مصداقی به مجاهدین و مسعود رجوی ختم می‌شود. مثلا وقتی در مورد قتل میترا استاد که توسط محمد نجفی به قتل رسید صحبت می‌کند و به طور غیر مستقیم به دفاع از او برمی‌خیزد که «کمتر فساد مالی به ‌او می‌چسبیده و از بقیه در میان رژیمی‌ها خوشنام تر بوده‌است». به‌این نتیجه می‌رسد که: «(شیعیان معتقدند) برای از میدان به در کردن رقیب‌تان بدترین بهتان‌ها را می‌توانید بزنید. این را شیعه بهش معتقد است و انواع و اقسام فرق شیعه بهش معتقدند. و در میان گروههای ایرانی فرقه رجوی هم به‌این باور داره و در عمل اجرا می‌کند» (۹خرداد۹۸) معنای دفاع از حقیقت را در فرهنگ کاپوها می‌بینید؟

**مأموریت چیست؟**

روشن است که ‌این یک هذیان‌گویی بی چارچوب و بی سمت و سو نیست. یک خط است. یک مأموریت است. خودش اسم مأموریتش را «از عرش به فرش کشاندن مجاهدین» نام نهاده‌ است.

‌در این مأموریت باید اثبات شود مجاهدین هیچ پایگاه ‌اجتماعی در میان مردم ندارند. در درون خودشان هم با بحران مواجه‌ هستند. او می‌گوید: «مریم رجوی اونجا (آلبانی) کنگر خورده و لنگر انداخته بخاطر بحران تشکیلات است. مریم رجوی یکبار رفت و برگشت چرا؟ چون مسعود رجوی که نیست که نشانش بدهند. نیست که صدایش را بگذارند، مرده حیاتی ندارد، اگر داشت که عرضه می‌کردند بحران تشکیلاتی است در اونجا». (۳۰فروردین ۹۶)

در این مأموریت باید اثبات شود:«فرقه رجوی به عنوان یکی از بد نام‌ترین سازمان‌های سیاسی امروز ایران که مورد نفرت عمومی ‌است. و «در ایران تا اسم مجاهدین را می‌بری باید عقب عقب بروی. از هجومی‌که مردم می‌آورند» (۲۸فروردین۹۸)

و در نتیجه: «مجاهدین دارای هیچ پایگاهی درداخل به عنوان نیروی جایگزین نیستند».

اینجاست که «سر سعید»، به ‌ایفای نقش می‌پردازد. و در قالب یک سؤال آرتیستیک سعی می‌کند کاپوی آماده انفجار را به رقص در آورد. این است که پیرانه سر می‌پرسد: «پیش از انقلاب هم مردم به حق آخوندها را مسخره می‌کردند و همه می‌گفتیم آخوند دو ازاری، ولی ورق که برگشت خمینی را مردم در ماه دیدند. وقتی امروز فرقه رجوی با همه دافعه‌ها در برلین تظاهرات قابل توجه برگزار می‌کند. فردا در داخل کشور می‌تواند صحنه را از دست مردم بگیرد. آیا این همه نگرانی که فردا همه زحمات به جیب رجوی برود باز هم به نظر شما واقعی نیست؟» شگفتا از این همه‌ هوشمندی و هوشیاری.

اما کارگردان کارت قرمز بلند می کند و مصداقی بلافاصله می گوید: «امکان به قدرت رسیدن آنها نیست! ولی خب وظیفه ما چیه؟ وظیفه ما همین روشنگری است! وظیفه ما(این است که) همین را بگیم و بگیم و بگیم و بگیم.....

بله همان داستان خود گویی و خود خندی است!

به این ترتیب رودر رویی دو صف در نبرد با ارتجاع مذهبی و تفاله های آن با همه آزادیخواهان و مجاهدان با همه شیهدان و اسیران شان بیش از پیش رخ می نماید. چیزی که شادروان احمد شاملو به به زیبایی ترسمیش کرده است:

هر چند

 نا به کارانی هستند آن سو

 چیره دستانی در حرفه ی «کَت بسته به مقتل بردن»

و دلیرانی دریا دل این سو

چرب دستانی در صنعت ِ «زیبا مردن»

[[1]](https://www.hambastegimeli.com/%D8%AF%D9%8A%D8%AF%DA%AF%D8%A7%D9%87-%D9%87%D8%A7/80510-%DA%A9%D8%A7%D8%B8%D9%85-%D9%85%D8%B5%D8%B7%D9%81%D9%88%DB%8C-%E2%80%8C%22%20%5Cl%20%22_ednref1) گفتگو در يك كانال وزارتي به نام میهن تی وی ۲۵اردیبهشت۹۸. نقل قولها در اينجا و همه جا از گفتگو در همين فاضلاب اطلاعات آخوندي است .اگر رفرانس ديگري داشته باشد جداگانه ذكر ميشود.